

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

سه شنبه ۹۵/۷/۶ (جلسه ۱۲۳)

کلام در این بود که اصل ظهور ماده ی امر در وجوب مما لا ريب فيه است. انما الکلام در توجیه فنی بود. یک وجه مرحوم آخوند فرمود که ماده ی امر وضع شده و ظهورش از باب وضع است. مسلک دوم مسلک آقای خوئی و آقای نائینی ره بود که این وجوب، به حکم عقل است و عقل است که اگر طلبی از مولی صادر شود و ترخیص در ترک نرسد حکم می کند به لزوم امتثال و لابدیت اتیان عمل و از این لابدیت اتیان عمل تعبیر به وجوب می کنیم.

مسلک سوم، مسلکی بود که مرحوم آقا ضیاء عراقی و غیر آقا ضیاء بیان فرمودند که ظهور امر در وجوب ظهور اطلاقی است نه ظهور وضعی و نه به حکم عقل. اگر ماده ی امر گفته شود بدون هیچ قرینه و بیانی بر استحباب، مقتضای قاعده این است که حمل بر وجوب می شود. این مسلک سوم چهار یا پنج تقریب برایش شده.

تقریب اول که در مقالات الاصول آقا ضیاء فرموده و مجمل است، در نهایت الافکار هم مجمل است و بعضی ها توضیح دادند این است که مفاد ماده ی امر اراده است. وجوب می شود اراده ی شدیدة و مستحب می شود اراده ی ضعیفه. اراده ی شدیدة چیزی غیر از جنس اراده نیست و همان است. اراده ی ضعیفه حد دارد. حدش این است که آن مرتبه شدیدة ی نباشد. ذات اراده باشد و آن مرتبه ی شدیدة نباشد. بما این که اراده ی شدیدة چیزی غیر از جنس اراده و ذات اراده نیست لذا اگر مولی بفرماید امرتکم بالصلوة و قصد وجوب و اراده ی شدیدة داشته باشد، احتیاج به بیان قید ندارد. نفس

همان اراده و نفس ماده ی امر کافی است. اما اگر اراده ی مستحب، مقصودش باشد اراده ی ضعیفه بیان می خواهد چون ضعفش از جنس اراده نیست. حدش به معنای عدم اراده ی شدید است. اگر شارع بفرماید امرتکم بالصلوة و هیچ قیدی نیاورد یعنی من غیر از اراده چیزی ندارم. غیر از اراده چیزی ندارم، وجوب هم چیزی غیر از اراده نیست. شدت اراده چیزی غیر از اراده نیست. لذا احتیاج به بیان ندارد. اما اگر مستحب مرادش باشد احتیاج به قیدی دارد که آن قید از جنس اراده نیست. اصل اراده هست بعلاوه ی حدش که عدم اراده ی شدید باشد.

این بیان آقا ضیاء علی رغم این که بعضی مثل آقای صدر گفتند این فنیای تمام است ولی عرفا تمام نیست و باید ظهور و اطلاق عرفی باشد، به عقل قاصر ما هم فنیای ایراد دارد و هم عرفا.

اما فنیای، سر این که این کلام درست نیست این است که تارتا شما می فرمایید ماده ی امر وضع شده برای اراده ی شدید، خوب درست است منتها این از محل بحث خارج است چون می شود ظهور وضعی.

یک وقت شما می فرمایید ماده امر وضع شده برای جامع اراده ی شدید و ضعیفه که در مستحب هم حقیقت است. این که شما می فرمایید شدت اراده از جنس اراده است و احتیاج به بیان ندارد، نفس ماده ی امر و این که من اراده دارم کافی است، اول کلام است. یک کسی هم می گوید همانطور که ضعف اراده که این اراده مرتبه ی شدید نیست احتیاج به بیان دارد، شدت اراده هم احتیاج به بیان دارد چون آن مقداری که بیان فرموده اصل اراده است. خوب این حلقه ی مفقوده ای که شما آقا ضیاء باید درست کنید این است که چه ربطی دارد که چون شدت اراده از جنس اراده هست، احتیاج به بیان ندارد. لذا ای کاش آقای صدر می فرمود ممکن است عرفا یک طوری سر هم کنیم و عوام را شیر به مالیم. ولی فنیای که کجایش فنی است؟ اگر شما بگویید که حمل می شود بر فرد اتم و اکمل، آن

فنی نیست که بلکه عرفی است. در کدام آیه هست که منصرف می شود بر اتم و اکمل؟ این بیان آقا ضیاء هم فنی و هم عرفا درست نیست. این که حد عدمی دارد و احتیاج به بیان دارد، خوب مرتبه شدید هم احتیاج به بیان دارد.

بیان دوم و تقریب دوم تقریبی است که در کلام آقا ضیاء آمده هم در تقریرات و هم در نهایت الافکار. بیان ایشان این است: امر خودش اقتضاء دارد ایجاد متعلق را در خارج. داعی می شود برای بعث و تحریک نحو المتعلق. اگر این امر استحبابی باشد تحریک نحو المتعلق و بعث به ایجاد متعلق خودش ضعیف است چون مستحب آنی که داعی می شود بر اتیان فعل ثواب است. یکی می گوید من ثواب نمی خواهم. اگر بگویند هر کس که مالیات بدهد چقدر جائزه می دهند. می گوید من جائزه نمی خواهم. اما اگر وجوب باشد سد باب عدم می کند از جمیع جهات و اقتضائش تام و کامل است چون منشأ فرار از عقاب می شود و به خاطر فرار از عقاب خیلی ها در می روند. این یک مقدمه . مقدمه دوم این است که اطلاق امر اقتضاء می کند ایجاد متعلق را به نحو اتم و اکمل که سد جمیع ابواب عدم بشود. اگر بخواهد سد جمیع ابواب عدم بشود و اقتضاء بکند ایجاد متعلق را به نحو اتم و اکمل باید حمل بر وجوب شود چون اگر حمل بر استحباب شود به نحو اتم و اکمل نیست. یک کسی ممکن است بگوید من ثواب نمی خواهم. خیلی از ماها این طور هستیم. خیلی از تکالیفی که سخت است اگر خداوند بفرماید انجام دهی ثواب می دهم و اگر ترک کنی عقاب نمی کنم، می گوییم خدایا ما ثواب نمی خواهیم ولی عقاب که می رسد می گوییم عقاب سخت است. این است که اطلاق اقتضاء می کند ایجاد متعلق را به نحو اتم و اکمل و این که به نحو اتم و اکمل اقتضاء می کند باید حمل شود بر وجوب.

مرحوم آقا ضیاء لم مطلب را بیان فرموده. اطلاق امر اقتضاء می کند ایجاد متعلق را، بعث را به نحو بعث اتم و بعث اکمل که این بعث اتم و بعث اکمل با وجوب جمع می شود، خوب اینها که به چه

دلیل؟ اینها در واقع جملات را خوب فرمودید. ولی به چه دلیل؟ این که در فرمایش شما نیست. بعد از آنکه قبول کردیم ماده ی امر وضع برای جامع شده این دلیلش چیست؟ این است که این بیان فرقی با بیان اول نمی کند و اصلا توجیهی ندارد تا انسان یعنی به عقل ما نمی رسد.

بیان سوم این است که گفتند این طلب وجوبی و این طلب استحبابی، این دو طلب در اصل طلب مشترک هستند. میز این طلب وجوبی و این طلب استحبابی میزش به چیست؟ میزش به یک قید عدمی است. طلب وجوبی یعنی ترخیص در ترک ندارد و طلب استحبابی یعنی ترخیص در ترک دارد. اگر طلب وجوبی یعنی ترخیص در ترک ندارد و طلب استحبابی یعنی ترخیص در ترک دارد، گفته اند قید عدمی بیان نمی خواهد. مؤونه لازم ندارد. قید وجودی است که مؤونه زائده می خواهد بیان می خواهد.

سوال: همان تقریب اول نشد؟

جواب: تقریب اول می گفت چیزی غیر از اراده نیست. ولی این تقریب می گوید هر دو غیر از اراده است منتها یکی قید وجودی دارد و یکی قید عدمی.

این تقریب هم ایراد دارد چون این که می گویند عدم ترخیص، قید عدمی احتیاج به بیان ندارد، قید وجودی احتیاج به بیان دارد، این را چند دفعه عرض کردیم. این حرف ادعاست. هم قید وجودی احتیاج به بیان دارد و هم قید عدمی. یک نکته ای هست که آن را باید حل کرد. گاهی مواقع عقلا برای این که کارشان راحت شود قوانین عامه می گذارند مثلا طرف می گوید فردا ساعت هشت می آیی؟ می گوید اگر خواستم بیایم زنگ می زنم. اگر زنگ نزد نمی آیم. این نه این که نیامدن گفتن ندارد. آمدن گفتن دارد. نه! نیامدن هم گفتن دارد و آمدن هم گفتن دارد. به خاطر این که تسهیل در بیان شود و اختصار در عبارت شود، عقلاء یک قوانین عامه می گذارند. آن قوانین عامه این است.

مثلا می گویند هر وقت که ما مقصودمان بيع مطلق بود، هر بيعی بود، قيد نمی آوريم. فقط می گوييم
احل الله البيع. اگر یک جائی مقيد بود قيد می آوريم يعنی در واقع یک بيان عامی دارند و الا لولا این
بيان عام، آين که مطلق احتياج به بيان ندارد و مقيد احتياج به بيان دارد، يعنی چه؟ مطلق هم احتياج
به بيان دارد.

اگر مثلا یک جائی مولائی به عبد گفته من هر وقت به شما گفتم هندوانه، هندوانه ی سرد یخچالی.
اگر هر هندوانه ای بود بيان می کنم. خوب بگوييم آقای مولی تو خیلی آدم بيخودی در رویه ی تکلم
هستی. چرا حرفهای اضافه می زنی؟! اگر این کبرای کلی نباشد هيچ جایی، این که اطلاق الواجب
يقتضى التعيينه، احل الله البيع مطلق است، همه ی اينها هباء منثورا است. این که می گویند مولی در
مقام بيان است اگر مقصودش مقيد باشد، بيان می کند. خوب چرا اگر مقصودش مطلق باشد بيان نمی
کند؟ آن هم که بيان می خواهد. این به خاطر این است که یک بيان عام عقلائی هست که در سيره
عقلا در ارتكاز عقلا، این است که هر جائی اطلاق مقصود باشد، عدم بخوهد که من فرد خاصی را
اراده نمی کنم یا هر فردی باشد مهم نیست، این را اصل اولی این است که قيد نمی آوريم به خلاف آن
قيد. این در ما نحن فيه باید ثابت شود.

حتى اذا دار الامر بين الحقيقة و المجاز، می گویند اصل حقیقت است. اصل حقیقت است از کجا آمده؟
می گویند بناء عام عقلائی هست که هر وقت بخوانند با این لفظ معنای غير خودش را بيان کنند
قرینه می آورند.

حالا باید ببينيم این قانون عام در ماده ی امر هست یا نیست؟ عقلا که کتابچه ندارند تا بگوييم به
اطلاقش تمسک می کنیم.

در ما نحن فيه این اول کلام است که شما آن قانون عام را باید ثابت کنید. اگر کسی گفت اراده ضعیف ذات اراده است و اراده ی شدید عبارت است اراده بعلاوه ی یک مشت گچ و خاک، باز می گوئیم مقصودش اراده ی شدید است چون آن بیان عام را باید از ارتکاز عقلا به دست بیاوریم.

اگر کسی گفت امر تک بالصلوة، این مسلم است که این امر تک بالصلوة از آن وجوب فهمیده شده، اگر بخواهد ثابت کند که این ظهور اطلاق است در واقع باید نفی آن دو تا را بکند. چون این که شما می گوئید اگر مقصودش استحباب بود قانون عام این است که بیان کند، خوب بله حالا آن قانون عام از باب این است که وجوب موضوع له اش است؟ یا این که وجوب حکم عقل است؟ یا این که وجوب اطلاق است؟ آن قانون عام را باید اثبات کنی به همین جهت خود مرحوم آقا ضیاء این نکته را متوجه است فرموده بعد از آنکه ما ثابت کردیم که معنای ماده ی امر، حقیقتا وجوب نیست چرا؟ صحت تقسیم الامر الی الامر الاستحبابی و الی الامر الوجوبی، بعد از آن که آن را ثابت کردیم که بوسیله صحت تقسیم وضعی را نفی کردیم و بعد از آن که حکم عقل را نفی کردیم،

ظهور اطلاق را هیچ کس نمی تواند ثابت کند. سرش این است که احل الله البیع ظهور دارد انسان عام می فهمد، خوب چه کسی می گوید این ظهور اطلاق است؟ یک کسی می گوید ظهور وضعی است. یکی می گوید انصرافی است. یکی می گوید به حکم عقل است. ظهور اطلاق قابل اثبات نیست. ظهور اطلاق به برهان صبر و تقسیم است. یعنی این ظهور یا انصرافی است یا وضعی است یا به حکم عقل است یا به اطلاق است. اصل ظهور که مسلم است. وضعی که نیست. انصرافی که نیست. به حکم عقل نیست. پس ظهور اطلاق است. و الا یک کسی بگوید که احل الله البیع ظهور اطلاق دارد در مطلق بیع، می گوئیم همینجا باش تا خبرت کنیم. چطور می خواهی ثابت کنی؟

سوال: اگر مقدمات حکمت ثابت شود ظهور اطلاقى ثابت مى شود مثل این که اگر موضوع له ثابت شود ظهور وضعى ثابت مى شود.

جواب: مثلا در اکرم العلما اگر کسی نمی داند جمع محلی به ال وضع برای عموم شده بعد بگوید این جا که مولی در مقام بیان است و قیدی هم ذکر نکرده پس ظهور اطلاقى است. به او نمی گویند این جمع است دال لفظى است؟!

لذا تمام کسانی که خواستند اثبات کنند که ظهور اطلاقى است و گفته اند احسن البیان است، اشکال ندارد ما هم می گوییم اطلاقى است منتها اطلاق را به نفی احتمالات دیگر مى شود اثبات کرد و الا اگر نفی احتمالات دیگر نکنی، ما باشیم و این امرتکم بالصلوة از کجا مى فهمیم که ظهور اطلاقى است.

این که عدم احتیاج به بیان ندارد و وجوب احتیاج به بیان دارد، مطلق احتیاج به بیان ندارد و مقید احتیاج به بیان دارد را از گوش خود بیرون کنید. قانون اساسی که نیست. همه اش احتیاج به بیان دارد منتها بعضی هایش بیانات عامه است و بعضی بیانات خاصة.

بیان چهارمی در کلام آقای صدر هست: اگر کسی بگوید وجوب هم اراده است و استحباب هم اراده است. وجوب هم احتیاج به قید دارد و استحباب هم احتیاج به قید دارد منتها قید شدت اخف مؤونة است.

این هم که روشن شد که این وجه هم باطل است چون ما باید ببینیم این بیان عام چیست؟ آیا آن بیان در این موارد هست یا نیست؟ اگر بود که اهلا و سهلا و الا نه.